

## صدا و سیما - بحران هویت

حسین سلطانی

دانشجوی دکتری ژئوتکنیک

هویت، کیستی فردی و اجتماعی اشخاص را بیان می‌کند. در آستانه هزاره سوم میلادی که فرایند جهانی شدن، فرهنگها و ملتها را به تداخل و آمیزش فرا می‌خواند و برخی از فرهنگها با دسترسی آسان به ابزارهای پیشرفته ارتباطی و اطلاعات درصدد ایجاد «فرهنگ جهانی» بوده و منادی استحاله و حذف ممیزه‌های بومی فرهنگهای دیگر و همگن‌سازی آنها شده‌اند، تأمل درباره نسبت هویت یک ملت با فرآیند جهانی شدن و راههای حفظ ثبات فرهنگ و هویت آن ملت ضروری است. (مجله مطالعات ملی، شماره ۴)

هویت در سطح فردی و اجتماعی از مهمترین مباحث مورد بحث جامعه بشری می‌باشد که در برخی مقاطع تاریخی، پدیده‌ای بنام «بحران هویت»، جوامع را به چالش فرا می‌خواند. با توجه به نقش مهمی که انقلاب ارتباطات در تحکیم فرایند جهانی شدن و تغییر محدوده‌های فیزیکی مکان و کاهش زمان لازم برای تهیه اطلاعات ایفاء می‌کند، میتوان «وسایل ارتباط جمعی» را یکی از عوامل بوجود آورنده این بحران نامید. تأثیر رسانه‌های ارتباط جمعی بر فرهنگ و ساختارهای اجتماعی و ... سبب گردیده است که همه دنیا با مسأله‌ای تحت عنوان بحران هویت روبرو شود، چرا که رسانه‌های جمعی بیشتر از نهادها و منابع دیگر در شکل دادن، تولید، انتقال و تفسیر هویت در طول زمان نقش محوری دارند. زیرا رسانه‌های جمعی مهمترین بستر برای ساخته شدن هویت، نقد و تفسیر مکرر و مستمر آنها می‌باشد. اگر جامعه را بصورت یک دایره در نظر بگیریم، رسانه‌های جمعی دایره کوچکتري را درون دایره بزرگ شکل می‌دهند که روابط بین همه اجزای معرفتی، عاطفی و شناختی و رفتاری از درون آنها می‌گذرد. به عبارتی، رسانه‌ها حکم قلب را در جامعه پیدا می‌کند که تمام رگها و شریانها از درون آن می‌گذرد. (مجله مطالعات ملی، شماره ۴، صص ۲۷۰-۲۵۲)

با توجه به کثیرالمله بودن کشور و سیاستهای حکومت که در طول رژیم استبدادی پهلوی در مورد ملیتها اعمال شد تقریباً در هفت دهه اخیر نوعی بحران هویت در میان اقوام و ملل مختلف کشور مشاهده می‌شود. سرآغاز چنین بحرانی را می‌توان اعمال سیاست مبتنی بر «شبه‌سازی» (Assimilation) جهت ایجاد و تعمیق همگرایی اجتماعی و برپائی دولت - ملت واحد در دوره حکومت استبدادی رضاخان قلمداد نمود. در آن دوره با توجه به ابزاری که رژیم در اختیار داشت و

سیاستهایی که اعمال می‌نمود سعی در از بین بردن ملیتهای مختلف و جذب آنها در فرهنگی خاص نمود. با توجه باینکه بجزء ملت آذربایجان، سایر ملل بنحوی با فرهنگ غالب رابطه نژادی و قومی داشتند، و نیز تأثیر شگرف آذربایجانیان در تحولات معاصر کشور و ... آنان از طرف ملت آذربایجان خطر بیشتری را برای خود احساس کرده و در راستای اجرای سیاستهای شبیه‌سازی، فرهنگ ملت آذربایجان بود که بیشتر در معرض اضمحلال و نابودی قرار گرفت. حتی در این راه از این کوششی دریغ نکرده و با فریب افراد به اصلاح نخبه از میان خود ملت آذربایجان از قبیل کسروی، ارانی، محمود افشار و ... به تحریف تاریخ مردم آذربایجان پرداختند. بدنبال چنین اعمال استعمارگرایانه‌ای، عمده ملت آذربایجان دچار نوعی بحران هویت گردیدند.

با توجه به مطالبی که عنوان شد، در این مقاله به بررسی نقش رسانه صدا و سیما در ایجاد بحران هویت در آذربایجان می‌پردازیم.

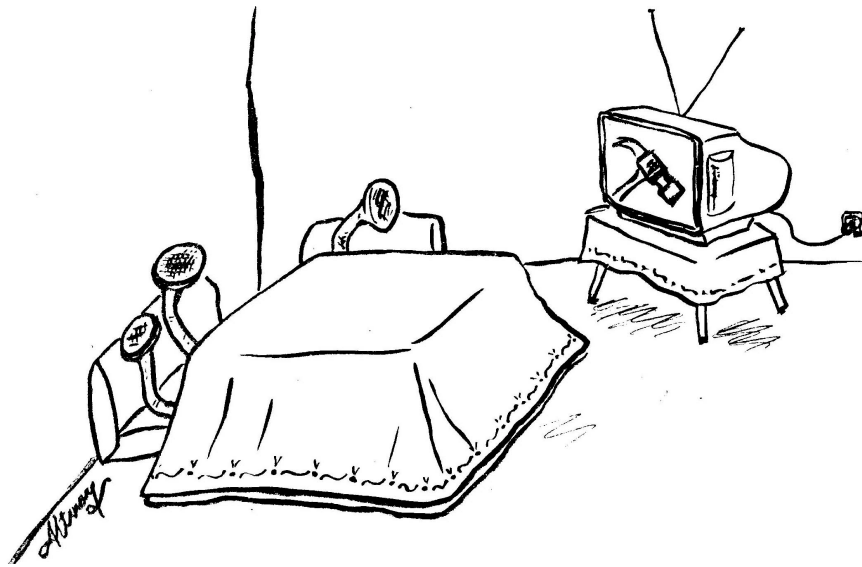
مطالب بحث شده در بالا بیان می‌کند که رسانه‌های جمعی تأثیر بسزایی در شکل‌گیری هویت انسانها دارد. در سالیان گذشته تأثیر این رسانه‌ها (از جمله رسانه صدا و سیما) در شکل‌گیری هویت اشخاص بدلیل عدم گستردگی نسبت به زمان کنونی خیلی کم بود. لیکن در عصر حاضر به علت گسترش ارتباطات، دسترسی به رادیو و تلویزیون در اقصی نقاط جهان و کشور می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد.

با پیروزی انقلاب اسلامی انتظار می‌رفت که سیاست شوم شبیه‌سازی ملتها در کشور ریشه‌کن شود و با توجه به رسالتی که بر عهده رسانه‌های ارتباط جمعی، بویژه صدا و سیما می‌باشد بتوان به نوعی اشتباهات و ظلمهای گذشته را در خصوص ملت آذربایجان جبران نموده و با گسترش فرهنگ مردم این خطه، خلا هویتی و فرهنگی ایجاد شده در آنان را پرکرد. اما، عملکرد صدا و سیما (از قبیل پخش سریالهای توهین‌آمیز و ...) در طی دو دهه اخیر نشان داد که هنوز پس‌مانده‌های تفکرات ضدانسانی و نژادپرستانه در تار و پود نظام، بالاخص صدا و سیمای جمهوری اسلامی، رخنه کرده و بیش از پیش در اجرای سیاستهای شوم خود گام بر می‌دارند.

در روزگاری که بقای فرهنگها به توانایی رادیو و تلویزیون بستگی دارد، انتظار مردم آذربایجان، بویژه قشر روشنفکر و جوان در سالهای اخیر این بود که با احداث شبکه استانی سیما در استانهای مختلف آذربایجان و پخش برنامه‌های مختلف در زمینه فرهنگ و تاریخ آذربایجان بتوان هویت واقعی مردم را به آنان شناساند.

افسوس و صد افسوس که با هزاران آرزو شبکه‌های استانی نیز در استانهای مختلف آذربایجان احداث شد. عملکرد شبکه‌های استانی در طول عمر کوتاه خود نشان می‌دهد که اینان نه تنها در راه شناخت هویت و فرهنگ واقعی مردم

گام بر نمی‌دارند، بلکه با سیاستی که در پیش گرفته‌اند موانع جدی‌تری را نیز بر سر راه چنین شناختی ایجاد می‌کنند. در شناخت سیاستهای شبکه‌های استانی سیما در مناطق مختلف آذربایجان می‌توان به بررسی برنامه‌های ارائه شده از سوی آنان پرداخت. برای مثال، برنامه‌های کودک کلاً به زبان فارسی پخش می‌شود و برنامه‌هایی را که به زبان ترکی (البته به قول خودشان آذری!!) پخش می‌شود عمدتاً مربوط به کشاورزی، مسائل روستایی و... می‌باشد (البته آنهم به زبانی که فقط فعلهایش ترکی است و فهم آن برای غیرترک زبانان راحت‌تر از خود ترکهاست). با توجه باینکه هویت واقعی یک



شخص بیشتر در دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد با ارائه چنین برنامه‌هایی، کودکان این مرز و بوم را از فرهنگ و هویت واقعی خویش دور نگه داشته و زبان ترکی را زبانی درجه پایین معرفی می‌کنند. در واقع با ارائه چنین برنامه‌هایی هویت کودکان را بصورت دلخواه خود شکل می‌دهند، و به اصطلاح با پنبه سر می‌برند. متأسفانه تا حدودی نیز در اجرای سیاستهای شوم خود موفق بوده‌اند. البته ذکر این نکته نیز لازم است که برخی در توجیه پخش برنامه‌ها به زبان فارسی (بیش از ۵۰ درصد) عنوان می‌کنند که در این استانها چند صد نفری غیر ترک وجود دارند بهتر است که آنان نیز از برنامه‌های سیما حداکثر فیض (!) را ببرند. در جواب آنان بایستی گفت: که با وجود ۶ شبکه سراسری چه لزومی دارد در این شبکه‌ها فارسی پخش شود؟ در این صورت بایستی بدلیل ترک زبان بودن بیش از نصف مردم کشور، لااقل نصف برنامه‌های شبکه‌های سراسری سیما بایستی به زبان ترکی باشد.

سئوالاتی که برای مسئولین صدا و سیما می‌توان مطرح نمود این است که تا چه اندازه در معرفی و شناسایی فرهنگ مردم آذربایجان تلاش کرده‌اند؟ چه برنامه‌هایی را پخش کرده‌اند که معرف تاریخ، فرهنگ و تمدن این خطه باشد؟ هدف از پخش برنامه‌های کودک به زبان فارسی چیست؟ مگر پدران و مادران و خود این کودکان به زبان فارسی تکلم می‌کنند که برنامه‌های آنان نیز به زبان فارسی پخش می‌شود؟ تا چه اندازه برای جذب نیروهای انسانی متعهد و آشنا به

فرهنگ و تاریخ مردم این مرز و بوم تلاش کرده‌اند؟ و ... بالاخره اینکه تا کی می‌خواهند به این سیاستهای غلط خود ادامه دهند؟

نهایتاً می‌توان گفت که شبکه‌های استانی سیما در طول عمر کوتاه خود ثابت کرده‌اند که برنامه‌های آنان به درد مردم این خطه نمی‌خورد، چنین نتیجه‌ای را می‌توان با نظرسنجی از مردم آذربایجان بدست آورد.

با توجه به مطالبی که بحث شد، ملاحظه می‌شود که صدا و سیما ی کشورمان رابطه‌ای یک طرفه با فرهنگ و مردم آذربایجان دارد، زیرا در تهیه برنامه‌ها نیازی به اقتباس و استفاده از معانی و نمادها و فرهنگ مردم و هویت‌های موجود در جامعه این ملت ندیده و خود را بی‌نیاز می‌پندارد. به تبع چنین رابطه‌ی یک طرفه رادیو و تلویزیون با مردم آذربایجان، فرآیند هویت‌یابی در این منطقه دچار مشکلات عدیده می‌شود. چنین ساختاری در عرصه شناختی، عاطفی و رفتار مردم آذربایجان «دوگانگی» پدید آورده، «بحران هویت» را در آنان تشدید می‌نماید.

سخن آخر اینکه، چون رسانه‌های ارتباط جمعی - بویژه صدا و سیما که به نوعی در راستای شبیه‌سازی ملتها گام برمی‌دارند - رابطه‌ای دو سویه و معنادار با فرهنگ واقعی ملیتها (از جمله ملت آذربایجان) ندارند، در دراز مدت هرگز موفق نخواهند بود. زیرا اعمال سیاست شبیه‌سازی در کشورهای دیگر از قبیل اندونزی و ... نشان داده است که این سیاستها اگرچه در کوتاه مدت ممکن است به موفقیت‌هایی دست یابد، اما در دراز مدت با شکست مواجه خواهد شد. (مجله مطالعات ملی، شماره ۴، ص ۱۲۴) برای جلوگیری از ایجاد چنین تعارضی، باید رادیو و تلویزیون لااقل در سطح استانی سیاست‌گذارهای خود را به سمت دو سویه شدن سوق دهد، یعنی به طرف ملت آذربایجان حرکت کند و سعی کند واقعیت‌های اجتماعی آنان را به عنوان مواد خام تولیدات و پیام‌های خود بازسازی نماید.

به امید روزی که شاهد احداث شبکه سراسری سیما به زبان ترکی و پخش برنامه‌های متنوع و مطابق با فرهنگ و تاریخ ملت آذربایجان و خواست مردم این خطه از کشور اسلامی مان باشیم.